

روزی کسری نشسته بود، خوانسالار (آشپز)، خوانی درآورد، پیش کسری نهاد. ناگاه سر پایش در گوشه نیم دست (مسند کوچک) دوات کسری آمد و قدری از آن طعام، بر کسری ریخت.

کسری چون آن بدید در خشم شد و فرمود خوانسالار را سیاست کنند (آشپز را مجازات کنند).
مطبخی چون این فرمان بشنید بازگشت و کاسه برداشت و تمام بر سر کسری ریخت.

کسری گفت: حکمت این کار چه بود؟

مطبخی گفت: اگر بدان قدر جرم که به سهو از من در وجود آمد مرا سیاست کردی، زبان مردمان بر تو دراز شدی و گفتندی که: بی خطایی خدمتکاری را بکشت و ظلم کرد. من روا نداشتم که تو را به ظلم منسوب کنند و به قصد کاسه بر سر تو ریختم، تا اگر مرا سیاست کنی به جرمی بزرگ کرده باشی نه به گناهی سهل که به سهو کردم.

کسری را از این سخن خوش آمد، او را عفو کرد و تشریف داد.

نکته!

مجازات با گناه باید همخوانی و تعادل داشته باشد، ضمن این که بخشش زیباتر است.